

شاه درانی بفوجدار می سرسند ما مور بود جنگیدن او را دستگیر ساختند و از آنجا جلوریز لاهور
 شتافتند قمر اولان غنیمت رفته با فوج جهان خان مقابل شدند جهان خان بنا بر قلت جمعیت ستیزه
 و آویزه صلاح ندیدن با تیمور شاه باصطرا تمام در شعبان سنه احدی و سبعین و مائه و ا
 راه کابل گرفت تا بس که سامانی در چند سان فرایم آورد بود همه او اگدشت عجب
 غنیمتی بدست غنیمت افتاد تیمور شاه تا در یامی اتمک بمکان باز کشیدند و در آنک راه عبور
 خود را بامان رسانیدند و قمر اولان غنیمت تا آب حلیم تعاقب کرده برگشتند بعد ازین عمل غنیمت
 تا ملتان و دیره غاز سخان و طرف دیگر تا آب خنابو پهن شدند غنیمت بنا بر موسم برنگال صوبه
 لاهور را به آدینه بیگجان بقرار پیشکش سفقار و پنج لک و پیه سالبانه سپهره زود به شایگان
 برگشت و بعد توقف چند روز عازم دکن شد و جنگو نامی یکی از سرداران خود را که بری
 قسطنطنیه ملک راجه صوبه اجمیر تعیین بود یافت و ملی متعین ساخت اتفاقاً در محرم سنه
 اثنین و سبعین و مائه و الف آدینه بیگجان فوت شد جنگو فوجدار می سرسند بصدیق بیگجان
 که از رفقا آدینه بیگجان بود و دو آبه را بن آدینه بیگجان تفویض نمود و سا با نامی مرسته
 را بصوبه دارمی لاهور داده به لاهور خصت کرد سا با به لاهور رفته قرار گرفت و افواج
 تا قریب اتمک رسید و همه دو هم اینکه راجه کادیم سند و ستان از تسلط غنیمت بجان
 آمدند و تا سبندیه از مدتی قانیه نجیب الدوله تنگ کرده بود سخومی که در ترجمه وزیر الملک
 شجاع الدوله گذشت نجیب الدوله و دیگر افاغنه براسی تقویت اسلام عموما و ضیانت خود
 خصوصاً در راجه کابند و ستان براسی حفظ ملک خود عرایض به شاه درانی فرستاده
 آمدن هندوستان التماس کردند شاه درانی بنا بر این دو وجه اعلام ظفر انجام نایبوزار
 از کابل جانب هندوستان برافراشت قدسی جنگ با افواج سا با که آنطرف لاهور
 بود واقع شد آخر افواج براسی اقتراج تا ب نیارده داخل لاهور شد و سا با موعه افواج از
 لاهور گرخیخت جانب دلی کشید و صدیق بیگجان دزن آدینه بیگجان هم مسلک فرار
 پیوند شاه در راه صفر سنه ثلث و سبعین و مائه و الف بجم از توابع لاهور رفت و پیشکش از راجه
 استخا گرفته روی توجه به دلی آورد در آن ایام فیما بین تا و شجاع الدوله و غیره پیغام صلح

در میان بود و هنوز شکل آشتی ترتیب نیافته بود که خبر رسید که الویه شاه درانی از لاهور منظر
 خواست تا صلح را با تمام گذاشته با فوج خود که در آنوقت هشتاد هزار سوار جوار بود باراده مقابله
 با شاه درانی روان شد شاه چون از لاهور اینطرف آمد دید که بسبب آمد و رفت افواج مرطوبه و
 و علف و داب درین راه کم است در یامی چمن را عبور کرده در انتر بید در آمد انتر بید عمارت
 از ملک مابین دریای گنگ و چمن است چون هر دو دریا از کوه مکایون که شمالی منتهی
 بر آمدن مبد انتر بید و امن کوه مکایون است و منتهی آن ال آباد است که در انجا گنگ و
 چمن بهم پیوسته اند چون شاه تا سر هندی رسید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان شکر
 و حافظ رحمت خان و دو دین خان که ملک اینها در مبد انتر بید واقع شدن خود را بشاه رسانیدند
 شرف ملازمت انداختند شاه خود از راه انتر بید خواستش نمود و فوج قراولی را فرمود
 که براه متعارف مقابل دتایی پیشوند تا مسافتی طی کرده چون بجوای سر هندی رسید با قشون
 قراولی شاه مقابله واقع شد در ان میان نزد ترکتازی غنیم را از جا بر داشته روانه عقب
 کردند و تا جنگ کمان بجانب شاه جهان آباد رج الفتح فرموده میدان بادی که در سواد
 شاه جهان آباد است رسید اگر چه فوج غنیم طور قزاقی دارد لیکن در ان میان از غنیم قراولانند
 در میدان بادی در ان میان اطراف فوج دتارا فرود گرفتند تا جنگ برادر زاده خود را با
 جمعی قلیل گریز اند و خود با سار فوج از اسپان فرود آمدن پادرسینه قائم کرد در ان میان
 حضرت شمشیر و بندوق و مار از روزگار غنیم بر آوردند تا با جمیع همراهمان بقتل رسید
 و فتحی که بمشمله فوج روزگار توان گفت نصیب شاه درانی گردید و این واقعه در جمادی الاخره
 ۱۰۳۰ ثلث و سبعین و مائه و الف بود قوع آمد مولف گوید که در سلطان عصر درانی
 قتل دتایه تیغ دشمن گاه گفت تاریخ این فلان آزاد است نصرت باد شاه عالیجاه
 شاه درانی بعد قتل دتایه عقب جنگ و در همان روز بعد جنگ پانزده کرده راه
 پاشنه کوب رفته متصل سربازی الوردی فرود آمد همین قسم تا نارنول عنان مانکشید
 درین اثنا خبر رسید که هو لکر که در مکندره قریب جی نگر اقامت داشت بعد استماع قتل دتایه
 خود را بخت تمام نزد سورجمل طیار رسانید در جواب کرد که با اتفاق یکدیگر فکر شاه درانی نمایم سورجمل جواب

داد که با درانیان طاقت جنگ میدان بخارم هرگاه شاه در ملک من می آید سیفم در آن ایام افغانه
 انترید خزانه و رسید غلبه بر اسی شاه درانی از محاللات خود آورده بر سکنده که از دلی است کرده جا
 شرق واقع انترید است رسیدند هو لکر بر سر خزانه و رسید غلبه و دید لکن افغانه پیش ازین بجز
 استماع خبر وصول هو لکر نزد سورجمل جاٹ از راه دور اندیشی خزانه و غلبه را هر قدر توانستند
 از طرف گنگ بردند تمه را هو لکر تاراج نمود شاه درانی این خبر شنید شلیک پسند خان شاه
 قلندر خان درانی بر باجمیعت پانزده هزار سوار به تنهیم هو لکر تعیین فرمود نامبرده با از نارنول
 به شاه جهان آباد که بمقتاد کرده راه است در یک شب و روز خود را رساندند و روزانه
 دلی آرام کرده نصف شب دریای جمن را عبور نموده شب شب جلوریز وقت صبح صادق
 به سکنده رسید بر هو لکر سخت زد هو لکر با سید کس بر اسپان پشت برهنه سوار شد
 گر سخت باقی سرداران و فوج همه قتل و اسیر و اموال و اطفال همه غارت شد شاه درانی
 بعد ازین از نارنول به شاه جهان آباد آمد چون ایام برشکال قریب رسید برود شاه نظر
 دریای جمن محاذی شاه جهان آباد در سکنده جهادنی کرد لفظ جهادنی که کرد درین اوج
 گذشت بزبان مندی عبارت از گذرانیدن ایام برشکال در مکانی است چنانچه در کتاب
 پیلای و قشلاق گویند پیلای جای سردیر که در آنجا تابستان گذرانند و قشلاق جای
 گرم سیر که در آنجا زمستان بسر برند و این هر دو لفظ ترکیب است و چون خبر قتل و غارت شدن
 فوج او و فوج هو لکر بدکن رسید لشیر او عرف باو و برادر عم زاده بالاجی او با سرداران
 نامی و سپاهیان کار آزموده و فوج سنگین و توپخانه فرنگ بغرم تدارک از دکن بگریزیدند
 شد بعد طی مسافت چون سجالی اکر آباد رسید سورجمل جاٹ بوساطت هو لکر و جنگو بملاقات
 باو آمد باو و بنفس خج و یک کرده استقبال کرده سورجمل را دید و عماد الملک هم بوساطت
 سورجمل جاٹ در حوالی شهر آمدن بباو و پیوست باو و قرار داد که بالفعل طغیان آب جمن
 مانع عبور و تقابل با شاه درانی است شاه جهان آباد اگر بدست آید باید گرفت با این راه
 کوچ پیشتر کرده بهم فسی الحجه روز سه شنبه شنبه شنبه و سابعین و یائنه و الف و دو گهری روز برآمده
 داخل شاه جهان آباد شد و منصل حویلی سعد الله خان فته استاد فوج بر قلعه ارک یورش کرد و

برج و دوازده خضری پسیند و چند می بر دلی در وازج مشغول زد و خورد بودند این طرف و
 بست مغل درانی از بالای قلعه بندوق انداز می میکردند فوج جنگو زیر چهره که دیوان خاص متصل
 قلعه ایستاد ازین جانب صدای بندوق گاه گاهی بگوش میرسید از سلم گنج یک صرب توب
 سر میدادند که گولاش با سمان برینت در آن هست بود و جنگو بر دروازه خضری ایستاده
 و افر در شکستن دروازه کردند چون دروازه تخته های برنجی و سیخهای آهنی و نهایت استحکام
 داشت در عرصه چهار گهزی هم کاری پیش نرفت درین اثنا قریب پانصد کس از مردم بتل روار
 بکس را با موحد و سکون یا راستحانی و فتح تار فوقانی آخر لامل و عقب اینها مردم بود و
 و جنگو از جانب اسد برج بالای فصیل قلعه بر آمدن تا محلات سلطانی دست برد می کردند
 آنچه بدست می آمد از بالای قلعه پائین می انداختند درین غارت کسی با احتیاط
 قلعه نپرداخت در نضمین دولت مغل درانی بندوق در دست گرفته از جانب قلعه سلم گنج
 آمده ده دوازده کس را ضرب شمشیر و بندوق سخاک غلطانیدند هر زده در ایان حواس خلطه
 از بالای فصیل قلعه خود را بر زمین می انداختند و دست و پای خود را خود می شکستند و قلعه
 مفتوحه از دست دادند تا چار و رسامی غنیمت در حویلی سعد الله خان که قریب قلعه است جمع
 شدند و گرد قلعه مورچال قائم کردند عماد الملک و سورجمل که بنا بر وقت پرستی سبیل رفاقت
 با و پیموده بودند درین باره و گیر اصلاتین نداده از دور تماشا میکردند غنیمت دانه محاصره را تنگ
 گرفت و ابراهیم خان کاردی که با و او را از دکن همراه برده بود و لشکرخانه فرنگ همراه داشت
 از جانب توب در ریستان زیر قلعه آورده بکار داشت گولهای توب بر بنگله اسد برج
 و برج ثمن و محلات بادشاهی مثل باران بارش کردند و بجمارات دیوان خاص و رنگ محل
 و موتی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت اما بصحانت و رشدا قلعه ضرری نرسانید همچنین
 سعده که عظیم در میان بود و هر روز زد و خورد می از بندوق میشد یعقوب علیخان بهمین برادر
 اشرف انور را شاه و لیخان قلعه دار بود چون ذخیره قلعه مفقود و وصول ملک شاه در آن
 بسبب طغیان آب جمن متعذر بود یعقوب علیخان پیغام نمود که بشرط حفظ ناموس مال قلعه را
 تسلیم میکنم با و این صلح را غنیمت داشته انگشت قبول بر دین نهاد یعقوب علیخان بعد استحکام

ذکر فتح شاه جهان باب

عهد و پیمان مع احوال و افعال از قلعه برآمد در جوابی علی مردانخان فرود آمد و برشته‌هاست ^{نظارت}
 آب جمن خود را بشاه درانی رساند نوزدهم ذی الحجه سنه ثلث و سبعین و مائه و الف قلعه بدست
 باو افتاد و حرم بادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت با اختیار غنیمت ذک تقدر
 العزیز احکم باو و قلعه داری بنیاد و شکر بر همین تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعه
 همراه او کرد بر همینی از تلامذه فقره جوهر قابل و مصاحب و مدار علیه باو بود و مکاتبت
 محتوی بر حقائق هندوستان متواتر به فقیر نوشت در مکتوبی مینویسد که بنده حکم باو بر
 سبیل سفارت آنظر آب جمن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله مافی الضمیر خود را
 که نفس الامر و بیان واقع است ظاهر نمود حاصل کلامش اینکه مدتی است مرید
 و بر این دکن بر ملک هندوستان مسلط شده اند الحال اینهمه فتنه از بد عهدی و طما
 و سخنگیری بمقوم خجاسته یعنی امرا و اجهالی این سرزمین از بد عهدی باو بدسلو کهها
 رگنا همه را و دنا می مقتول و هول کرده و انتاجی و حیر و اخذ متصدیان اینها جان بلب آمدن برای
 حفظ ناموس و اوس خود شاه درانی را از ولایت طلبید ششصد بر همین صاحب مکتوب
 بار با بوساطت شجاع الدوله در لشکر شاه آمد و رفت گیر و تمهیدات صلح در میان آورد
 لیکن بجای نرسید و نیز بر همین مذکور مینویسد که از جمله وجود صورت فکر فتنه مصالحه
 این که سرداران مرید همه بخون کج فهم زود رنج دون همت مصروف خام طبعها خود
 و اذیت خلق الله چنانچه سورج جل جلاله اوضاع اینها معاینه کرده دریافت که انجام
 این قوم بخیر نیست بر حضرت از شاه جهان آباد برخاسته به بلگرام گشته که یکی از قلاع است
 رفت باو را ایکه سلطنت دکن در هند داشت تنگ چشمی دست فطرتی او بجای رسیده
 که سقف دیوان خاص بادشاهی که از نقره بود آنرا کند ز مسکوک ساخت و طلا آلات
 و نقره آلات وقف قدم بنوی و مزار سلطان المشایخ نظام الدین و مرقد فرودس از امگا
 محمد شاه مثل خود سوز و شمعان و قنادیل و غیره طلبیده بتصرف آورد و القصد چون باو و بیخ
 خود جاوونی در شاه جهان آباد کرد و قلت و اندک علف حال سپاه را تنگ خست او آخر ایام
 پیشگال خواست که از شهر برآمده دست تباراج آباد بهاکشاید و وبال رعایا و بر ایا که در ایلج

بدایع الهی اند بر گزین حج و کرم وقت بر آمدن از شهر بست و نهم صفر سنه اربع و سبعین و مائت و الف از شان
 سپهر می پسند را موقوف کرده نیز از جوان سخت خلف شاه عالم عالی گوهر را در قلعه شاه جهان آباد
 بر تخت نشاند و وزارت غائبانه بشجاع الدوله مقرر کرد و عرض اینکه شاه در آن باشجاع الدوله
 بدگمان شد و سنگ تفرقه در اجتماع و اتفاق اینها افتد بعد از آن نار و شکر بر زمین از شان
 گذاشته خود با تمامی فوج بطرف شیخ پوره حرکت کرد که در اشجاع عبدالصمد خان ابدانی
 و قطب خان بیل و نجابت خان زمیندار آن سرزمین اقامت داشتند و رسید و غلوه
 آنطرف آب بشکر شاه سپرسانند و این عبدالصمد خان ابدانی همان است که در وقت
 فوجدار می سرزند بدست غنیم افند و آخر کار خلاص یافت و ذکر آن بالا گذشت بمقتربیم
 سنه اربع و سبعین و مائت و الف غنیم قلعه کنجیون را محاصره کرد چون گرفتن قلعه شش آتشخانه
 فرنگ کار سهیلی است باندک زد و خورد قلعه بدست آمد باد و عبدالصمد خان قطب خان
 را بدجه شهادت رسانید و دست تبارج کنج پوره دراز کرده بقیر و قطیر آنجا را گذاشت
 شاه درانی را بجزد استماع این خبر شعله غضب در جولان آمد و با وصف اینکه هنوز در با
 همین پایاب نشد بود حکم فرمود که افواج ظفر امواج از آب بگذزند تبارج محمد همیم
 سنه اربع و سبعین و مائت و الف دلاوران اسلام از گذر باکیت قریب شاه جهان آباد
 اسپان آورد دریا انداخته بعضی پایاب بعضی بشناگ شدند برخی که پمانه عمر اینها پر شد بود
 در آب فرو رفتند با و از عبور سرداران افواج قاهره در باره باین دلیری و بیسکما
 رنگ هوش باخت از کنج پوره بقصد غارت سرهند مسافتی طی کرده بود از استماع این خبر
 طاقت ربا اراده سرهند فسخ نموده در دو کوچ به پانی پت آمد درین وقت همراه با دو چهل نفر
 سوار حرار کار آزموده جنگها دیدیم و توپخانه فرنگ معتد به حاضر بود با وجود آن دید که در
 جنگ شمشیر و میدان هم بر آئی در انیان نمیتواند شد ناچار در سواد شمالی پانی پت حصا
 از توپخانه که آن را گره ناری توان گفت دورش خود کشید مستعد یکا نشست نسبت
 و یکم ماه مذکور موکب منصور مقابل سنکر مریه رسید در سن جهاد را به نام الله شمشیر آغاز
 کرد هر روز اسلامیان اصنامیان با هم تلاشیها مینمودند و بتوب و در مکه و بان و بند و

و شمشیر از طرفین جمعی راه بادیه فنامی پیوند در انیان هر طرف دایره سار شدند و رسیدند به بخارا
 از جمیع جهات مسدود ساختند مگر سمت لاهور پس پشت مریش که از ان طرف آلاجاٹ که از مشایخ
 مرزبایان نواحی سرزند است غله میفرستاد بر آن هم در انیان قابو یافته میسختند چون شاه در انی بود
 که مریش با وصف تنگی تا فزاید از نخیره توپخانه بر نمی آید لاجرم بست و ششم ربیع الآخر سناربع
 و سبعین و مائه و الف جمله بز نخیره توپخانه مقرر کرده سوار می فرمود جهان خان و شاه پسندگان
 و نجیب الدوله به اول و عقب اینها شجاع الدوله با فوج خود متوجه احمد نیکش و حافظ
 رحمت خان و دو ندر سخان و فیض الله خان پسر علی محمد خان بهیل و بر پشت اینها شاه
 مع اشرف الوزرا شاه ولیخان از ان طرف افواج غنیمت مستعد شدند بقاصد یک بان
 پرتاب از سنگر پیش بر آمده ایستاد بعد گشت و خون بسیار که شروع جنگ از اول وقت
 ظهر شد بود و گهری روز باقیمانده رسید بهای پیاده همزهی نجیب الدوله که در جو شمشیر
 ضرب القتل اند قریب ده هزار کس بعد برق اندازی در سنگر آمدن بکوته براق پیوستند
 بلونت را و خسرو پوره باد که مدار المهاجم و قوت بازومی او بود بزخم تفنگ از اسب بر
 زمین افتاده توسن فنار امین کرد رسید بهایان فرکار غنیمت آخر کرده بودند کلس شب پرده
 ظلمت فرو بست و امتیاز در بیگانه و بیگانه مانند ناچار رسید بهای چیره و تنبهای نمایان کرده
 از سنگر آمدن رد لشکر خود آوردند گویند پندت نکاسد از قلوب اناد ابا جمعیت در هزار
 سوار و خزانه بیشمار و رسید غله ان طرف دریاسی همین شاه دره محاذی شاه جهان آباد
 رسید به نسبت که مریش را که تعلق به نجیب الدوله داشت تاراج نماید و بر راه انتر سید بالا
 بالا رفته از گذر کنجیون عبور کرده شامل فوج مریش شود از شاه دره کوچید به برگشته
 جلال آباد که دوازده کرده از شاه جهان آباد واقع است رسید چون از سابق خبر ان
 او بهامع شاه رسید بود عطای خان در انی و پسر عبدالصمد خان ابدالی را با جمعیت
 پنجاه سوار براسی تنبیه گویند پندت نقین فرمود مشارالیه از گذر امره و باک پت عبور
 کرده با بلخار شافته روز دوم به شاه دره رسید نایب نار و شکر را که در انجا بود مع
 مردانش بقبل رسانیدند و بهر اثر ان بغازی الدین نگر که شش کرده از شاه جهان آباد

است شافیه مردم مرشد را که در آنجا بودند قتل نموده به جلال آباد فرودگاه گونبدیندت که همان
روز نهم شوال سال مذکور در آنجا رسید بود ریختند و او را با همراہیانش علف شمشیر خوتخار
ساختند و غنایم بسیاری از نقد و جنس و دواب بدست آوردند و سه گونبدیندت را
بریده با غنایم حضور شاه آوردند و این گونبدیندت همان است که مگر گنگ اعبور کرده
انظرف آتش گفته بر افروخت و کیفیت آن در ترجمه وزیر الممالک شجاع الدوله گذشت
چون ایام محاصره و محاربه امتداد کشید و کثرت حیفه و بول و غائط فرودگاه غنیم را البریز
تقصیر ساخت و انسداد رسید و غله قحط و غلار را بجای رسانید که هر روز جمعی از مردم
دواب بعلت گرنگی قالب تهنی میکردند و مضمون لایستقیون حیایه و لا یتدوون سلا
بعرضه ظهور در آمد محصوران به تنگ آمدن بالاتفاق قرار دادند که آخر در احاطه سنگر بود
قوت تحلیل یافته خود بخود تلاشی میشود بهتران است که کبریه بتبت اجماعی خود را
به مخالف ز نیم در سمت ماتحت است یا شخته تبارج ششم حمادی الاخره روز چهارشنبه
سنه اربع و سبعین و مائت و الف فوجها ترتیب داده و تو سخا فزنگ پیش انداخته از سنگر
خود بر آمدن رو به لشکر شاه آوردند مسازران اسلام که ضیاء دار کمین کرده انتظار
صد میکشیدند آنقدر فرصت دادند که بخیران مضطر رام رام گویان از احاطه سنگر
یکدو میدان بیرون آمدند بعد از آن تکبیر بر عون و صون مالک الملک تعالی شانه
کرده دست به شمشیر خون آشام برده حمل آوردند و در طرفه العین صفوف اهدار ابریم زده
خالقی کثیر را به خواب آباد عدم فرستاد اول و سواس او که در عین شباب بود بزخم تفنگ
مقتول گشت و بر اثران با دو بمصدق آیه اعجاز پیرایه با دو و بعضی من اللہ لفقود
والاثر گردید و جنگ و سرداران دیگر پیش از حصر علف تیغ بیدریغ کشتند و ابرام خان
کارومی که بدتر از نمرد بود دیگر آمدن او را بت مرغ مقفص نگاہ داشتند و غنایم
به شمشیر با اسازیم گذرانیدند اندک از زمین معرکه از خون قتل همه گلرنگ و عرض عدم از
کثرت موتی خلی تنگ گردید بت و در هزار غلام و کثیر دکنی نژاد بر شیر مردان اسلام قسم
یافت و غنایم که در داره انحصار نمی تواند گنجی از جوهر و نفوس گرانمایه و اجناس دیگر و نوچای

و پنجاه هزار اسپ و دو لک گاو و چندین هزار شتر و پانصد فیل کوچ بگردیدست غازیان مفسد و افتاد
 از نوادرات مقامات این که فقیر راه محرم سنه اربع و سبعین و مائه و الف شش ماه پیش از وقوع محاصره
 بسبب تقاضای غزلی نظم کردم و بخدمت سید قمر الدین اورنگ آبادی سلمه الله تعالی که ترجمه
 اوست ایده خواندم فرمود انشاء الله تعالی غنیمت مخدول میشود بحکم الهی تقاضای فقیر است آمد و
 تاثیر نفس سید بهم ظهور کرد و غزل این است **ع** شامی رسید و هند سیه فام را گرفت **ب** ماهی
 طلوع کرد و سه شام را گرفت **ب** چون ریش خویش شد علف تیغ بیدریغ **ب** آن بزمین
 که سلطنت عام را گرفت **ب** شکر خدا که کرکک نصیح حک نمود **ب** نقش غلط که صفحه
 ایام را گرفت **ب** آخوز تیغ خسرو غازی برین شد **ب** زلف ایاز گریل خود کام را گرفت
 انجام کار غیر نداشت چه صرفه برود **ب** فیلی که راه خانه احرام را گرفت **ب** نازم را اقتدار
 سلیمان کامگار **ب** از دست دیو کشور اسلام را گرفت **ب** آمد خبر زو علی محروس در کن
 ازاد ما به میکده گلجام را گرفت **ب** نظم این غزل محض بنا بر انشراح است که از فتح جنود
 اسلام رو نمود نه بنا بر مداحی چه شاه درانی دریند بود و من در دکن و تاریخ این فتح
 چنین سخا طر فاطر رسید **ع** شاه بادور ایس از و تار بکشت **ب** کرد در اسخام و در آغاز
 فتح **ب** سور نامی خامه تاریخش نواخت **ب** شاه درانی نموده باز فتح **ب** ایضا
 مولف گوید **ع** باد و با فوج خود تلف شد **ب** از دست مجاهدان قتال **ب** تاریخ
 شکست فوج کفار **ب** فرمود خرد غنیمت پامال **ب** بقیه السیفی که آواره وشت ناکام شدند
 مردم دعات خبر آنها گرفتند و از قتل و سیر و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند شمشیر بهادر برادر
 علاقی بالاجی که از بطن لولی بود در اثنای راه رقص بسمل نمود و از سرداران عمدت غنیمت
 جان به سلامت برد و الا در سگس از انجمله موکر که بصد خرابی خود را بالوه رسانید و او
 به پونه آمد و بعد وقوع این شکست فاحش بالاجی غصه مرگ شد و پس از پنجاه و سیزده روز
 نوزدهم می قهر سنه اربع و سبعین و مائه و الف با سپر برادر ملحق گشت و چند روز پیش از
 تلف شدن باد و با فوج دودن بالاجی بر اینها باسد یونامی ملقب بدیبت که در او رنگ باد
 سکونت داشت بمقر اصلی خود شافت و محقران خود را بلدر راه گردید بقدم قوم یوم القیامه فادان

فان در هم الشار و پیش آورد المورود بالاجی چند ماه پیش از فوت خود رسوم حقداران بنات مثل مقدمه
 و پیشواری و دهنیز و گاؤز و حمام و ستار و حداد و غیر هم ضبط کرده با جاره داد و سالیغ خطه
 ازین وجه داخل خزانه ویرانه شده آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام گنات عمل و
 جاری نشد بود که حق تعالی دست او را از دشوار غریبا کوتاه ساخت و سبعلم الذین
 ظلموا ای منقلب یقلبون و چنانچه غزل مذکور پیش از وقوع واقعه بزبان تقابل طلب
 گذشت امیری دیگر ازین قبل بوقوع آمد که فقیر سفارش مسلمانانی سکی از مصاحبان
 بالاجی نوشت او در جواب بقلم آورد که ایها مسلمان بقدر اندک کسی نه هزار آندی سپید فقیر و در این

بسم الله الرحمن الرحیم

این دو سبانه جلشان بالاجی ارست عاریت شده ریاست عامه منظر عمده الهی است و چنانچه حق سبحانه و تعالی
 در سایه عنایت خودی سپرد پیش عام را هم میاید که نظر بر پیش عامه ارد قریب مقصد است که سلاطین اسلام
 بر مالک هند مسلط شده اند در بارگاه خود مسلمانان هندوان هر دو فریق را جادادند و بقدر قسمت هر دو
 طائفه را فیض رسانند گویا بر عنایت رعایت سلیمین زیاده باشد لیکن هندو از محروم
 نه ساختند متعصب ترین سلاطین اسلام خلد مسکان است انار اندر مانه بارگاه او
 از راهها و متصدیان هند و مملو بود بالاجی و بار و توابع ایشان که تسلط خود می زنند
 و میگویند ما دکن و هندوستان از دست مسلمانان کشیدیم چندان جامی نازش نیست
 بیش ازین نیست که ملکی را که از سلاطین اسلام از دست راهبانی قدیم بمجلس ایشان اشتراع
 نموده بودند باز بدست می آرند این خود معلوم که از کابل گذشته روبرو به مالک اسلام تو
 آورد چنانچه اسلامیان از توران و ایران برآمده بضر بکشور هندوستان اسطر
 ساختند کهنه و ایشاها مثل احمد جک که از جد شتر نقل میکتد عالم لغیب تعالی نشانه بهتر
 میداند لکن در مدت قریب هزار و دصد سال عهد اسلام کامی فوج هند چه از راهها و چه
 از سلاطین اسلام بولایت نرفت الا افواج صاحبقران ثانی شاهجهان که از هند بحدود
 خراسان در آمدند در سنه ستم و خمین و الف بلخ و بدخشان را از نذر محمد خان اشتراع نمودند
 اما این مردم هم مردم ولایت بودند خواه ولایت را خواه اولاد ولایت را منجد و جبهه نعتن

فوج هند جانب ولایت اینکه حق تعالی در میان ولایت و هندوستان مندی استوار تر از سکنند
 بسته یعنی کابل و آن طرف ملک برف است انسان و دیگر حیوانات هند تاب هوای سرد نیستند
 آورد و از جهت مردم مندر استخیر ولایت مشکل مردم ولایت را نشخو مندوستان آسان که از
 ملک سرد سیر بر آید در ملک گرم سیر می آیند هر چند هوای تابستان هند با متزاج اهل
 ولایت نیک سازد اما نه مثل هوای زمستان ولایت با مزاج مردم هند و عین وجود بلکه
 زیرا که در هندوستان است در هیچ ولایت نیست کثرت تمول مردم این ملک از مشرق بزم
 باز داشته و عیش و عشرت بزم می اندازد حال مردم ولایت با عکس است وجه کثرت
 زرد در هندوستان اینکه ملک سیراب و سیر مردم و نیز راعیت است و معاون طلا و نقره
 و دیگر فلزات بسیار دارد و محتاج اند انسان بیشتر لباس است قماش که در هندوستان
 بهم میرسد در هیچ ولایت نیست و اشیا دیگر محتاج الیه لشدرین سرزمین فراوان
 بهم میرسد هر سال چهارانی که از بنادر هند به بنادر ولایت دیگر میروند از هند شام
 جنس برگردان میبرند و از ولایات دیگر نفود برگردان می آورند و همچنین چهارانی که از بنادر
 محیط اعظم هند می آیند عوض جنس جنس میبرند نقد نمیدهند شیخ عبدالحمد لاهوری مؤلف
 شاه جهان تا که بنویسد حاصل ممالک ایران هفت لکه تومان است که دو گزور و چهل لکه
 روپیه باشد و هر یکی از دارالخلافه اگر آباد و دارالملک دلی و دار السلطنه لاهور
 نزدیکت بدو گزور و پنجاه لکه روپیه حاصل آن است یافت وزیر ایران که او را در اینجا
 اعتماد الدوله خوانند سالی بطریق علوفه یک لکه روپیه است و بارسم الوزارت که آن وزیر را
 پیشکش شاه مینمایند و لکه شیه سالارسته لکه قوزچی باشی پنج لکه بیکریلی خراسان
 که از همه زیاده می یابد قریب ده لکه او لکه داران دیگر ازین کمتر و خورشان هراولکه
 و در دولت صاحبقران ثانی شاه جهان جاگیر سیریلی از بنده که منصب هفت هزار
 هفت هزار سوار سرفراز اند سی لکه روپیه که صد هزار تومان عراق است و محصول غنول
 بین الدوله اصغیان پنجاه لک روپیه اندم بر سر اصل مطلب خلاصه کلام آنکه مردم قلا
 همیشه غالب آمد و چندین سلاطین اولی الغوم از ولایت قصد هند کردند مثل سلطان محمود

دو گزور و چهل لکه

محمود غازی و سلطان شهاب الدین غوری و صاحبقران بامیر تیمور و فرودس مکانی بابر پادشاه
 و نادر شاه و غیر هم پادشاه این زمان و امر که سلطنت هند را بساد و او ند و قلم تقدیر برین رفته چه شد
 هیچ سلام در بلاد عرب و روم و شام و ایران و توران و ترکستان ثابت است ایمن غنیون
 بود یقین که صاحب عزمی از ولایت سر بر می آرد و هندوستان را زیر ریز بر میکند لازم است
 لشکر عنایات و اسب العطیات که پنجدین دولت عظمی مفت نصیب کرده صلای عامه
 و مسلمان هند و امراعات کنند قطع نظر از نزاع ملت مشایخ میکنند که فردی از افراد
 انسان مکانی از کمالات نبی نوع به هم رسانند و بین الاقوان ممتاز بر می آید مثل
 سلطنت و امارت و فقر و فضیلت تا بسدی که مثل تجاری و حدادی و بعد رحلت آن
 فرد صاحب کمال اگر اخلاف او رشید بر می آیند آن دولت در خاندان او چند می باقیماند
 و الا انحلال می پذیرد هیچ پادشاهی و امیری را ندیدیم که در اولاد او سلطنت و امارت
 پایدار بوده باشد و هیچ فقیری و فاضلی مشاهده نیفتاد که در اخلاف او فقر و فضیلت استمرار
 داشته باشد پنجدین حال ارباب حرفت سنته الله التي قد خلت من قبلین تجد سنته الله

تجدیلاتا اینها عبارت نامه نوشته است در وقتیکه این نامه نوشته بودم اصلا خبر آمدن شاه
 درانی به هندوستان نبود فقیر بحکم و الله متم نوره و لو کره الکافرون و نصیحت نامه بقلم او
 حضرت بصیر و سمیع تعالی شان رسید و پیش من در ایام معدود مضمون نامه انظهور رسانید
 و شاه درانی را فرستاد و غنیمت را و شهنش عساکر اسلام سنا و الله علی کل شی قدیر شاه بعد
 حصول این فتح عظیم الشان ز تا وردگاه که میدان پانی پت بود خراسین سواد دلی را
 بر افراخت و ایامی معدود توقف کرده شانزدهم شعبان سنه اربع و سبعین و مائة و الف از
 باغ سالار دلی به قصد قندهار شد یزغمیت سجاولان در آورد در اجبت قندهار نمود تاریخ
 یافته اند بعد طی مسافت به لاهور رسید و در لاهور نائب گذاشته روانه بلخ گردید در مقام
 جمله معترضه از سوانح ایام که بعد تحریر این تالیف بعرضه وقوع در آمد اسحاق میشود
 مملو لکه که بعد فتح شاه درانی بر باد و از زرسنگاه گر خیزه خود را به پونه رسانیده بود و دو سال
 درین فواری گذرانند و در محارباتی که نواب آصفیاه ثانی را با ما و هورا و پسر بالاجی او و گنایه او

و برادرش را اتفاق افتاد شریک غنیمت ماند و در سنه سبع و سبعین و مائه و الف پروبالی هم رسانده بهندستان
 خود نمود شجاع الدوله ناظم اوده که از نصاری سبگال شکست خورده به فرخ آباد آمد و بود در
 انتربید ملاقات کرده با اتفاق به جنگ نصاری آوردند نصاری از راه آباد قدم پیش گذاشته
 در مقام کوثره تلافی فریقین دست داد و جنگی عظیم در میان آمد شجاع الدوله شکست
 خورده به فرخ آباد رفت و هوکر با حال تنباه دریا می همین عبور کرده خود را به کالیسی
 رساند جمعیتی فراهم آورده با راهبهای آن نواحی پیچید و زرمی گرفت انجام کار بر سر
 جواهرل پسر سورجمل جاٹ که بعد فوت پدر بر سنند ریاست نشست و در نواحی کراچا
 قریب دهو لیور خود چند کرده عقب نشسته تمامی فوج سمرسی را قریب شانزده هزار
 سوار محارب پیش فرستاد و روز عید شوال سنه تسع و سبعین و مائه و الف فریقین هم رسیدند
 باندک زود خوردی فوج هوکر بفرار آورد و فوج جواهرل غارت کنان تعاقب کردند
 و اقبال و افراس و ساز و سامان گرنجنگان را دست برد نمودند جمعی کثیر را تینغ بیدریج
 کشیدند هوکریان در قلعه دهو لیور پناه گرفتند جواهر طریان بمحاصره برداختند و در عده
 اول همان شوال بر محصوران ظفر یافته پنج سردار فیل نشین آباده هزار اسب با سیری گرفته
 هوکر با استماع این خبر بموش ربارنگ استقلال یافته سبیل فرار نمود و قریب جانشین
 نیم ذمی آنحضرت تسع و سبعین و مائه و الف بعثت غصه مرگی هر دو عید در باره اورنگ
 و عید گرفت مولف گوید هوکر بود دشمن اسلام به آخر آن مایه فساد برفت به
 عقل تاریخ مردنش فرموده که کافر موجب فساد برفت به بار هفت و در سنه
 خمس و سبعین و مائه و الف شاه درانی عنان غزیت بجانب هند معطوف داشت اسپر
 اینکه چون شاه بعد از اختن لوامی نصرت بر باد و نائب خود در لاهور گذاشته زومی توجه
 بولایت آورد سرکشان هند میدان را خالی یافته باز غبار فساد برانگیختند غنیمت مره که
 از گذشته شدن با دو و جان شهن بود باز جان در قالب او در آمد بانواب آصفجاه آشنای
 در و کن مقابل شهن جنگید و عید گذشته سورجمل جاٹ در زومی قلع سینه از ربع و سیزده
 و مائه و الف قلعه کراچا و از قلعه دار باوشاهی به سازش گرفت و جمیع کار خانات بادشاهی

را که در قلوب بود متصرف گردید قوم سکه بکسرین مهمل و تشدید کاف تازی ساکن صوبه پنجاب که از قدیم
 خیر یابفته و فساد اندو با اسلامیان عداوت و تعصب شدید دارند تا آنکه معانیه کرده بودند
 که شاه چندین مرتبه هندوستان را بی سپر ساخت از راه ناقبت اندیشی علم لغی و شورش
 افراشته نائب شاه را در لاهور گشتند و جاسک نامی از قوم خود میاد شاهی برداشته دیو
 وار بر سر سندان نشاندند و روسی سکه را بنام او سپاه کردند و بلخ لاهور و اطراف آنرا به
 تصرف آورده خلق اندلا سیما فرقه مسلمین را از پتیارسانند شاه درانی با شماع این خیار
 بر عداوت همواره خود با بر نفیست بند فرمود و خون کل امین لاهور را محل نزول اجلال
 ساخت خبر آمد که اقوام سکه در ضلع رودی که سر زمین است قلب در نواحی سریند عمل الا شای
 مرزبان قریب دو لکه سوار و پیاده جمع شدند اند شاه بر سبیل بلغار نوید کرده راه را در
 عرض دور و زطلی کرده و بقت خون گرفتگان رسید باز در هم رجب سنه خمر و سعید و ماه
 و الف جنگ رده او غازیان کفر شکن بعثت رنجیده و در از نهاد امناسمیان بر آوردند قریب
 بست هزار بست پرست را طوره شمشیر خون آتام ساختند و متاعی که گیت آن مفوض
 بعلم الهی است غنیمت کردند میر و اولاد محمد زکات طال عمره تارخ این فتح چنین باشد
 جدا فتح شاه درانی تا برگروه جهنمی لقبی سال تارخ فتح گفت و گاه مژده طرفه
 نصیرت عجب بعد فتح هفتم شعبان سال مذکور شاه قمرین فروری داخل لاهور گردید
 و در آنجا رحل اقامت افکنده بضیاطن اطراف لاهور پرداخت و نور الدین خان
 درانی را که از بنی اعمام شرف الوزرا شاه و لیخان است بر سر کجیون صوبه دار کشته تعیین کرد
 سلجوق از قوم کهنری باشند کابل است و ابتدا متصدی اشرف الوزرا شاه و لیخان
 وزیر شاه درانی بود یکمرتبه شاه درانی او را برای وصول زرا ز کابل نزد مسدین الملک و شاه
 بود چون شاه درانی در سنده سبع و ستین و ماته و الف عبداللہ خان اشک افاسی را
 از کابل برای تخی کشمیر روانه کرد و او کثیرا از صوبه ارجانب عالمگیر ثانی انتزاع نموده و
 عبداللہ خان عرف خواجه کچک با فوجی از فاغنه نائب گدشت دیوانی را سلجوق
 مقرر کرد و خود برگشت بعد چندی سلجوق سردار فاغنه را گشت و خواجه کچک اول قید کرد

پس از کثرت بر آوردن و از عالمگیر ثانی بواسطت عماد الملک وزیر قدسی زرفرستاده فرمان مجبور باری
 بنام خود طلبید و خطه و سکه بنام عالمگیر ثانی کرد و تمام صورتها را به خالصه چه جاگرات منصبداران
 عنبر طام نمود مشارالیه جوان خوشرویی متعصب باوصاف شائسته قریب الاسلام بود
 جمیع نمرات بزرگان و باغات کثیرا تر می نمود و هر روز بعد فراغ از دیوان در چند
 کس مسکین بار و برومی خود الوان اطعمه میخوردند و در هر ماهی دو بار در هم و بار در هم طعام
 نیاز سخته مردم نقشه می نمود و در و صادر را چه در ویش وجه غیر آن در خور حال کس
 مراعاتی میکرد و در هر هفته یکبار مشاعره مقرر کرده بود جمیع شعراء کثیرا حاضر میشدند
 در آخر مجلس شیلانی میکشید و بیخ کس از شعرا نامی که با هر یکی از اینها داده کس از
 مستعدان کمکی معین کرده بود امر فرمود که تاریخ کثیرا از اندامی آباد می تا زمان او
 تخریر نمایند هر حلقه آن پنج کس محمد توفیق بود که توفیق تخلص میکنند و نام اصلی او
 لاله جو است بزبان کثیرا امروز در موزونان کثیرا نظر ندارد این مطلع از دست
 تیرت از سینه من دل زده آید بیرون + همچو آنکس که ز ماتم کن آید بیرون
 دوم محمد علیخان تخلص متین صاحب تذکره حیات اشعرا پسر حسام الدین خان قوم
 منغل ساکن کثیرا در سنگ منصبداران بادشاهی انتظام دارد و میرزا قلندر برادر
 خور و متین گاهتی قلندر و گاهتی قنبر تخلص میکنند صاحب یک لکه است استقیم
 محمد علی لقب به پنه نام دو کس دیگر معلوم نشد آدم بر سر اصل مطلب شاه در آن
 نورالدین خان مذکور را با فوجی از خیل درانی و قزلباش و ایلات خراسان و جمعی
 از راجه گویستان جمیع کثیرا تعیین کرد سلجوق فوجی را فرستاد که شعاب حال
 مضبوط کرده مدافعه قیام نمایند در اینان بعد حرب و ضرب بسیار غالب آمدند و
 کثامه را از شعاب حال برداشته بسیاری از مشرق تیغ جلادت ساختند
 و در عقب آن بر سر شهر کثیرا شافتند سلجوق با جمعی که همراه بودند صف آرا گردید
 و حسب المقدور دست و پایی زد و آخر کثامه تاب مقاومت نیاورد و نه بر میت
 یافتند و سلجوق با اهل و عیال و سنگی گردید شاه درانی بعد فتح نورالدین خان ا

در زمانه

بر این بنیاد کثیری با مور ساخت مولف گوید که کثیر گرفت بار دیگر به سلطان احمد زور شمشیر
 فرمود زبان تیغ تاریخ به او فتح نمود باز کثیری به کور سنه سته و سبعین و هشتاد و الف
 شاه درانی لوامی غریت بجانب کابل برافراخت به
 ارزو سراج الدین علیخان اکبر آبادی سراج الشعراست و طراز از لقصا در تماشای
 خوبان معانی تمام ارزوست و در تحصیل فنو ضرات ربانی سراپا جستجو برابر باب تیغ
 مویداست که از طبقات سلاطین اسلامیه هند اول طبقه که لوامی نشخیر مندا فرست
 و این قلم و رایت و تیغ قواعد اسلام شرف اندوز ساخت طبقه آل ناصرات و در عهد نشان
 صاحب جوهران هر فن در هند بعرضه وجود خرامیدند و غلغلک کلمات انسانی را به
 اعلی رسانیدند از انجمله طائفه قافیه سخنان اما در زمان باستان این گروه والا شکوه در پاس
 تخت سلاطین کوس سخن سخن مینواختند و در عموم بلاد و قصبات کثیر نشان میدادند
 مثل ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری و امیر خسرو و امیر حسن و شیخ جامی
 که نشود تمامی هر سه در دار الخلافه دلی است و غیر هم رحمهم الله تعالی و از عهد اکبر بادشاه
 سوز بفرشاعری را رواج فراوان بهم رسید و اکثر امصار بوجود سخن سراپان گلستانها
 عنادل گردید و جیش اینک سلاطین تیموریه هند است تبریت مردم ولایت زیاده بر
 سلاطین سابق گماشتند و قوایم سر بر سلطنت را بردوش ولایتان گذاشتند و آخر
 تا جداران صفویه در ایران و شهریاران تیموریه در هندوستان بچه آیین بهمن بادشاه
 کردند و سخنیکه زمین و زمان آفرین گوید ادمعنی سلطنت و جهان داری دادند و در
 عهد ایشان هیچ خاندان علم از ولایت ایران و توران نماند که در هندوستان نیامد
 و بدولتی جمعیتی نرسید و چون اینها مرکز دولت را دایره دار احاطه کردند و جذب
 مردم ولایت حکم مقناطین بهم رسانند هر عامی و سوتی آسجابه توقع منصب
 هیئت هزاری جانب هند و دید تا بخت و آرزو کمال چه رسد از ان جمله فرقه شعرا
 مثل غزالی شهیدی و عرفی شیرازی و ثنائی شهیدی و نظیری نیشاپوری و نوعی
 فیوشانی و مشفق نجاری و حکیم رکناکاشی و طالب آملی و ابوطالب کلیم سمدانی

می شندی و سیز اعنایت اصفهانی و دیگر جماعه لاتعدو لا تحصی که تاریخ نامها مفصل تصریح
 میکند از هندوستان زرایان در عهد اکبر شیخ فیضی لوامی شاعری برافراخت و بخطاب
 ملک الشعراء سزایه افتخار اندوخت و معاصران شیخ فیضی اند ملا کشمیری گو گو وانی
 و شاهی کالیوی و ضمیری بلگرامی و در عصر همانگری و شاهجهانی شیدا و متبرکه هر کدام
 صاحب لک بیت است و شیخ محمد محسن ثانی کشمیری و محمد طاهر غنی کشمیری و اقران آنها
 بزم سخن چندند و غایت تازه بروی این شاهزادگان مالیدند و در عهد خلد مکان با صفت
 عدم توجه بادشاه شعر غلو کرد و از هر گوشه شاعری برخاست و هم درین عهد ناصر علی و
 سزایا بیدل طرح سخن باین تازه انداختند و این جوهر قابل را بصورت نظریه
 جلوه گر ساختند اما سزایا بیدل عمر از یافت و تا آغاز جلوس فردوس آرامگاه محمد
 مربع نشین بوست تحت حیات بود و هم درین عهد میرزا طاهر نصیر آبادی در صنفان
 تذکره نوشت و فضل موزونان هند را حداسخت پیش ازین تذکره نویسان لایت
 مثل محمد عوفی و دولت شاه و میر محمد تقی کاشمی و غیر هم شعرا هند را مثل نکلی لاهور
 و ابوالفرج اونی و مسعود و سعد سلمان و امیر خسرو و امیر حسن و شیخ فیضی و غیر هم در
 ضمن شعرار ولایت ذکر میکردند و درین عصر میر محمد افضل ثابت الابدی و سراج الدین
 علیخان آرزو صاحب ترجمه و سیزا عبد الغنی قبول کشمیری و سیزا منظر جان خان و بعضی
 معاصرین اینها شاهد سخن را بر کرسی بالاتر نشاندند و این عیسی طیب لهار از زمین به
 آسمان رسانیدند خداوند شورا فلکان زمان استقبال چه قیامتها آشکارا می کنند
 اما حیث که در آن وقت ما نخواهیم بود شاید که یاران دادرسی هم بیاد ما آهسته بکشند
 و بفاتحه خیرمی دست مرحمت بردارند نسب آرزو از جانب پدر به شیخ کمال الدین خواهر
 شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلوی نورالدین ضریح و از جهت مادر شیخ محمد غوث گوالیار
 شطاری روح الدیر و حقه غنی میشود ولادت او در سنه احدی و مائت و الف و اربع
 شد ابتدا علوم متداوله کسب نمود و هم در سادسی عمر ذوق شعر بهم رساند و آنقدر در حد
 این فن بجا آورد که استاد برآید و فراوان تصانیف در سلک تخریر کشید و در سنه اربع و شصتین

وماتہ والفت تذکرۃ الشعرا اسمی بجمع النفائس تالیف نمود این کتاب درین ایام فقیر رسید و جمع
 اشعار آبدار و انتخاب دو اوین اہتمام عظیم کار برودہ حقا کہ فتا و امی اشعار متاخرین بہت ہر چند
 متوجہ تخریر احوال شعرا و ضبط تاریخ و لاؤت و وفات و سنوآت و قالیع و ذکر شعرا بہر سبب
 زمان نیست و ظاہر است کہ فرق در بیاض و تذکرہ ہمین باشد کہ بیاض تنها اشعار شاعر دارد
 و تذکرہ احوال و اشعار ہر دو دارد لکن بیاض در بیاض و خانہ کتاب غنڈرا بمعنی برسیگدارد
 و مع مذکور ضمن عبارات صراف بی تکلف لطائف و تعبیرات تازہ با برخی فوائد مندج
 ساختہ ازین سبب کتاب اورا کیفیتی خاص بہر سبب شکر اللہ سعیدہ و آن مرحوم ذکر فقیرین
 کتاب دو جا آورده و ہر دو جا بخوبی یاد کردہ حق تعالی جزا خیر کرامت کند و او در سنہ ۱۰۳۰
 و تلیثین وماتہ والفت از گوالیار بدر اختلافہ شاہجہان آباد آمد و صحبت او با اندام مخلصین
 جنسیت وزونی کیر افتاد مخلصین را می او منصبی و جاگیری از سر کار بادشاہی گرفت و بہت
 بسیاری از خود تقدیم رساند و موتمن الدولہ اسحاق خان شوستری نیز بقدر دانی او پرداخت
 و بعد فوت موتمن الدولہ پسر او نجم الدولہ نیز وغیرہ پدید عمل کرد و صد و پنجاہ روپیہ در ماہ
 میرساند و سوامی این ہم رعایتہا مینماید و بعد انتقال بخالدوم کہ با سالار جنگ برادر خورد
 بخالدوم صحبت برآرشد و ہمراہ او از دہلی قصد دیار شرقی کرد و در آواخر محرم سنہ ۱۰۳۰
 و تین وماتہ والفت بعد ایام معدود از وفات صفدر جنگ ناظم صوبہ آودہ و صوبہ الہ آباد
 کہ ہفتہ ہم ذمی الحجہ سنہ سبع و تین وماتہ والفت در گذشت بہ بلنہ آودہ کہ وطن اصلی جد او
 شیخ کمال الدین است رسید میر محمد یوسف بلگرامی برادر خالہ زادہ فقیر کہ ختم این صحیفہ
 بر نام اوست در مکتوبی بہ فقیر نوشت کہ بنہ راستہ ملاقات با آرزو در بلنہ آودہ دست داد
 دیوانی در بکو قصار نظم نیک و تار دلیف وال رساندہ بود از ملاقات بندہ بسیار مخطوط
 شد و یک روز در خانہ خود همان نگاہ بہت ہر چند معاذیر پیش آوردم نگذشت و دو ملاقات
 پیشتر در شاہجہان آباد اتفاق افتادہ بود چون آشناسی علامہ مرحوم میر عبد الجلیل بود
 فقیر را در مجلس دریافت کہ فضلی دارد یا او بانہ و معتقدانہ ملاقات کرد این معنی از تو اصنع
 و بزرگی اوست انتہی کلام آرزو بعد ورود بلنہ آودہ بوساطت سالار جنگ با شجاع الدولہ

خلف صفد جنگ بر خورد و سید و پیر ماہیہ و خرج او از سرکار شجاع الدولہ مقرر شد و چون وقت انتقال او قریب رسید ببلخ لکهنو آمد و بست و سوم ربیع الآخر سنہ تسع و ستین و ماہ الثانی و الف بجوار رحمت حق پیوست اول او را در لکهنو امانت گذاشتند و بعد چند گاہ بقیہ حب او را بشاہ جهان آباد فرستادند و در آنجا مدفون گویند **خان** الاشان سراج الدین علی بن شمس رزوق بخش نزم گفتگو زور قسم آزاد سال جلالتش بہ رحمت کامل بر روح ارزو بہ وقتیکہ فقیر انا لیس سر و آزاد در پیش بود ترجمہ از روی مرحوم مطلوب شد در تامل رفتم کہ چه طور بہت آید آخر کار بنیاط رسید کہ بہ چند با ہم تعارف صورتی نیست اما جنسیت موزونی و نسبت معنوی متفق غائبانہ مکتوبی باید نوشت و ترجمہ و اشعار اشار الیہ باید طلبید خط با قدیمی زبر سبیل ہندوی جوابی کہ واسطہ الوصول بود از دکن بہ شاہ جهان آباد روانہ کردم آن مرحوم جواب با حساب رقم نمود و ترجمہ خود باقی اشعار ارسال داشت و بار دیگر ہم خبر دوی زبر سبیل ہمیشہ جوابی با و فرستادم و سہ خبر و اشعار خود ارسال نمودم و اشعار او را طلبیدم آن مخفور برخی از نتائج طبع خود از سخنان دوستان ساخت ذکر او درین صحیفہ بسیار است

۱۰ لہذا بی تقریب صد ترجمہ او بقلم آمد و این اشعار او از مجموع النفاٹس ملقط گردید

تکن از منت دام و نفس آزاد مرا	ولہ	بال و پر بستہ دہ ہر کہ چسبہ مرا
اگر چہ نیست ز سرخ در خزمینہ ما	ولہ	خسہ شراب شفق گون بود فرینہ ما
بوقت عہد با آرزو بنان گفتند	ولہ	تو ان شہول نمودن شکستہ ما
حیرت دیدار آرد زین چمن در رم مرا	ولہ	چشم حیران بال پرواز است شہنشاہ مرا
کند نسیم درین رگد ز مرا تکلیف	ولہ	کہ بار خویش چو گل بر کنار جو بکشا
سوال از من مخمور بہ شرح چہ شود	ولہ	دماغ اینکہ کسے را دہم جواب کجا
حسن پیدا ز عشق گردین است	ولہ	ظہر است این ز یوسف و یعقوب
نوح خطبان سبز با سخت غافل اند	ولہ	چون بنکیان کہ خواب ز زندا بدمی شب
شیخ ایجاد عوی تقوی سخا بہ پیش رفت	ولہ	عالم آب است این و اند جانور است
یکشی دیوانگان را قید دیگر بودہ است	ولہ	دور ساغر خلق بر زنجیر ما افتودہ است

گفت ز جانب سرخوبه زلیخا نیت	وله	درید جامه یوسف کشیدن دامان
کعبه تو کعبه صنم خانه است	وله	شیخ ز تار پنبه پستان اکبرم
شوق پا بوسی که مار آورد دل است	وله	در گره بستیم چون تخم خنا
لسان به دل ما بسج خوردند است	وله	وصال خوش کمران را پر آرزو مند است
چو شیخ شهر سگ نفس ما شکاری نیت	وله	بر آهوان حرم چشم کی ساه کند
اگر چه چشم تبان را درام بیمار می است	وله	نشد که یک دو نفس مرغ دل کند آزاد
کاشیان بر دل محزون ز نفس تنگتر است	وله	این بشارت برسانید برغان اسیر
بر هر چه دست ما زسد آن میان است	وله	تا خوش نمی شویم بجرمان ز هیچ چیز
انچه پیش مردم آینه بود چاه من است	وله	نیست پائین تر ز خود یعنی بحالم پای
قماش حسن از خط واجب القلم میگردد	وله	چو آن جامه که می بافند در روی سوره قرآن
کدام سرد گذر بر سر مزارم کرد	وله	ز بال خویش کند قریوش فاخته ام
این سخن را برسانید به صیاد می چند	وله	قحط بلبل شرح در باغ ز بیداد شما
بیدرد ما می چشم ز می داشتی چه شد	وله	اسی زخم دل ز به شدت در خجالتم
صنعت مینرسم خجل از روی فرام کن	وله	انقدر خوبی کردی رنگین با تمیشه کو
اگر ماند شبی ماند شبی دیگر نمی ماند	وله	مه کامل بنورانی رخ دلبر نمی ماند
جنون چه کار بود چون بهار نارید	وله	روم ز خویش اگر آن نگار فریاید
بطیب خاطر اگر زلف یار فریاید	وله	ز دو آه که طسرح سنبک است
زخم شمشیرت بر رسم ارمغان برود	وله	خستگان عشق را راه عدم در مشن بود
یوسف کعبت که امروز میازار آمد	وله	همچو آینه دکانها همه سوخته شده است
آشنا بانه صغیری ز خوش الحانی چند	وله	نشوم گریه درین باغ لبسی نالیدم
همین قدر ز من خاکسار می آید	وله	شوم غبار و نه خیزم ز راه او تا حشر
پیغام اشتیاق مرا این جواب بود	وله	تا خوانم نامه بر سر عاشق زونی تاز
دوروز کفیه طبعم اگر شکفته شود	وله	گره بکار تو ای آسمان نمی افتد

از من از نسوخت کم نبود +	وله	سجده ما بان مه نو خط +
که چون طایوس مستش صید تر کتر سبه میگردد	وله	سکار افکن دران صحرامی پر نیزنگ نون ^{شده}
کز عشق تو ام شور قیامت بسر افتاد	وله	عقل است سه اسیمه ترا عاصی محشر
هست بجا اینکه خوبان چنین برابر و نیرند	وله	آرزو برسطه نامسطر زدن بجایاصل است
خانه زنجیر سازان جنون آباد باد	وله	کرد مارا خوش گرفتار می دل او شهاد باد
بر انگشت یداللهی امیرالمومنین حیدر	وله	فروغ چشم گاه می امیرالمومنین حیدر
مطلقا آداب آن صحبت نمیداند فقیر	وله	امی که میخواهی مراد محفل شانان برمی
کز سیلها می خانه خراب است یادگا	وله	ویرانه را چشم کم امی بیخبر مبین
قفل بود که بر در خود از درون زوم	وله	این دل که هست باعث خاموشی لبم
چو تو ب میروم و روی بر قفا دارم	وله	ز بیم آنکه درین ره خطر بدنبال است
سبز نمود گر مرا ابر بهار سوختم	وله	نیست چو چشم لالام طاق منت کسی
آشوبان بر ستمل ما تم بسته ام	وله	عندلیب نوحه گر چون من کجا است
میروم از باغ بیرون بلبل آواز من	وله	صیجوی دام دارم منع پرواز من
چون سایه خاکسار شود یاد از کن	وله	راحت درین چنین گل خیر فتادگی است
شد جدا یار و نمود می در فرافش دایمی	وله	آرزو بهر خلاص از غم عجب تقرب بود
دشمن بنده خدا شد	وله	صنما قصد جان من دایم
تا کی امی مرغ قفس بچا و کانی حیف	وله	در سر صیاد سودا می متاع ناپیت
شب هجر بود ممکن که سحر کنی نکرستی	وله	ز تو چشم هربانی دگر امی فلک ندارم
هر گرانیت مرئی کندش حق پدیری	وله	داشت در مهد سپیاز همه علم خبر

ذکر اسحق خان و اخلاف او در ترجمه آرزو و بزبان مسلم که شت مردم این زمان
 بنا بر هم عصری این اشخاص را میداند بعد طول عهد که میداند که بل امی علی الانسان
 حین من الدهر لم یکن شینا مذکور لهذا ضرور افتاد که مجلی احوال اینها بمسامع زبانیان
 + حال و استقبال رسانید شود +

درد اسحاق خان

اسحاق خان مخاطب بموتن الدوله شوشری امیر صاحب جوهر بود پدرش از شوشریها آمد
 و در شاهجهان آباد متوطن گردید اسحاق خان در هند متولد شد و به کسب کمال برود و از او
 عصر برآمد خوش فهم دقیقه سخن بود و در شعر و نظم عربی و فارسی و سنی بالاداشت و در
 به سلطنت با اعتبار زینت خصوص در او واسطه عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطانی
 بهم رسانید و در سنه اثنین و خمین و مائه و الف و فوات یافت از دست
 زینک در دل تنگ خیال آن گل بود **درد** نغمه خواب من امشب صغیر بلبل بود
 آرزو در مجمع النفائس گوید فقیر را در خدمت ایشان از دست بست و چند سال خلاص
 و بندگی منتحق از خدمت کمال اسحاق مرعی میفرمود و او سه پسر گذاشت نخستین میر محمد
 که او نیز مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانید محسود اقران بود اول
 سختاب اسحاق خان و آخر سختاب خشم الدوله امتیاز پذیرفت و بخشی چهارم شد
 فردوس آرامگاه خواهر خشم الدوله را با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ از دواج
 داد بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه هم بخشگیری او بجال ماند و کردگری
 شاهجهان آباد که از خدمات سیر حاصلست ضمیر شد و چون صفدر جنگ را با افغانه
 بگش و غیره که در شمالی صوبه دلی میشد نزاع پیش آمد و مابین قصبه پتیالی و قصبه ^{جنگ}
 اتفاق افتاد و صفدر جنگ شکست یافت خشم الدوله که همراه صفدر جنگ بود او
 شجاعت داده خود را بمیدان عدم کشید و این واقعه است و دوم شوال سنه ثلث و
 ستین و مائه و الف روداد تا بوقت او را بدلی رسانید سخاک سپردند آرزو در مجمع ^{نفائس}
 در ترجمه خود مینویسد اکنون سیزده سال است که اکثر اوقات صفت نیست و صحبت
 نواب خشم الدوله که ستار عمر و دولتش بر اوج اقبال روز افزون و افق از دیار پیوسته
 لامع و روشن باد مینماید انتهی کلامه آرزو در مجمع النفائس بعد وفات خشم الدوله
 تمام کرده و این معنی با دعای بقا منافات دارد ظاهر ترجمه خشم الدوله که در حالت حیات
 او نوشته شده بجال داشته دو پسر دیگر موتن الدوله یکی میرزا علی افتخار الدوله دوم
 میرزا محسن علی سالار جنگ در عهد عالمگیر ثانی از شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شدند

اتفاقاً صدف جنگ در همان ایام فوت کرد و برادر در آواخر محرم سنه شان و ستین مائه و الف
 و بیست و نوزده شجاع الدوله رسیدند و بنا بر قرابتی که سابق بقدم آمد تا حالت تحریر با اعتبار
 و اقتدار میگذرانند و بست و چهارم ربیع سنه خمس و ستین مائه و الف سال جنگ از پیشگاه
 شاه عالم خلعت تن خشیکری قامت سبالت آراست.

باز

فقیر آزا و الحسنة الواسطة البکرامی عفی الله عنه این گستاخ نکبت که با و صدف کج مج
 زبانی بپلوی شیوا ز بانان می نشیند و با وجود تنگ سر مانگی در بازار سیر متاعان کانی
 میبختند شاید مبد فیاض روح القدس را بتانید او فرموده و در می از عنایت خاص رو
 او کشوده بلی قدرت بالغه الهی سرو آزاد را موزون ساخته اگر آزاد را هم موزون نماید
 چه بامی استعجاب و قمری را مضرع سرو سهی آموخته اگر او را هم سروستان مضرعها بلفظ
 فرماید چه محل ستغراب آزیجا است که حضرت لسان لغیب قدس سره بیصد و پنجاه سال
 تخمیناً بیش ازین بنام و تخلص فقیر ایامون و از عنایت بی نهایت بزبان عقیده تمند تکلم فرموده
 فاش میگوم و از گفته خود دل شادوم **ع** بند عشقم و از هر دو جهان آزادم
 بند عشق ترجمه غلام علی است چه عشق عبارت از امیر المومنین علی باشد چنانچه روح الامین
 شهر سنامی افاده میکند **ع** هر چه گویم عشق زان بر تر بود **ع** عشق امیر المومنین حیدر بود
 و سچامی کاشی گوید **ع** باشد کسی کش عشق خوانی **ع** محبت ضربت مستانه او
 در و د فقر از شبستان عدم در انجمن وجود بست و پنجم صفر روز یکشنبه سنه عشر و مائه و الف
 مولد و منشا محله میدانیون واقع قصبه بلگرام تابع طوبه اوده از سر زمین پورب نسب
 فقیر منتهی بعینه موتم الاشیال بن زید شهید بن امام زین العابدین رضی الله عنهم
 و لهذا میگوم **ع** گر چه باشد موتم الاشیال عیسی جدم **ع** عیسی جان بخش شیرانم با دوزخ
 معنی موتم الاشیال بتم کتند شیرین بها چون اکثر شکار شیر میگرد باین لقب ملقب گشت و میگوم
 مرابیع ستم گشت و گفت از سراز **ع** چراغ دوده ز بد شهید روشن شد
 تحصیل علمی از پنج اوستاد سختین آئینه فیض سرمد پیر طویل محمد قدس سره که مائیه علوم درسی
 بطویل عالی دست داد و دوم علامه حبیل القدر میر عبد الجلیل سفاه الله الجلیل که لغت و

حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از آنحضرت با کتساب و آرد سیوم بحجرات علوم سید محمد سید محمد
 حایف علامه مرحوم مرقوم که عرض و قوافی و بعضی فنون ادب از تربیت والا استفاده شده چهارم
 صاحب آیات بنیاد شیخ محمد حیات روح الله روحه که در مدینه منوره صحیح بخارا از خدمت بابر
 بند رسید و اجازت صحاح سنه و سایر مفروقات مولانا حاصل گشت نخست صنوف کمالات
 را حاوی شیخ عبدالوهاب طبطاوی طاب مضجعه که در مکه معظمه بعضی فوائد علم حدیث از زبان
 مبارک بر لوح خاطر نقش است و رسم بیت بنجاب مقدس رسید لطف الله بلگرامی
 قدس سره بعمل آمد تراجم اکابر سنه در ماثر الکرام و سر و آزا و ترقیم یافته و مدت العمر سفر پیش آمد
 اول سفر شاه جهان آباد باراده ملازمت علامه منخور مذکور که آنجا تشریف داشتند در سنه
 اربع و ثلثین و مائه و الف با تفاق میر عظیمت ایبدر بلگرامی ختم سفر بان بلده طیبه کشیم
 و دو سال در ظل تربیت علامه جا گرفته به بلگرام عطف عنان نمودم دوم سفر سیونسان که بلده
 ایست از بلاد سند در ذی الحجه سنه اثنین و اربعین و مائه و الف از بلگرام شب ز غم بجانب
 سیونسان گرم حولان ساختم و بر سر شاه جهان آباد و لاهور و ملتان و آج دیگر عبور نموده در
 عشره ربیع الاول سال دیگر بوصول آن شهر و ملازمت خال صاحب اقبال خود میر سید محمد
 سید الله تعالی که از پیشگاه بادشاه دلی میر بخشی و قانع نگار آنجا بودند سرمایه نشر احوال اندوختم
 و آنجناب فقر انبیایت هر دو خدمت مقرر کرده خود متوجه بلگرام شدند و بعد چهار سال باز سیونسان
 را بمقدم فیض توأم شرف اندوز ساختند و فقیر در او اوسط سنه سبع و اربعین مائه و الف اردو
 که رفته بودم به شاه جهان آباد گشتم در اینجا استماع افتاد که والد ماجد فقیر و سایر اهل بیت تقریبی
 در بلده اله آباد کرده منزل شرقی بلگرام است اقامت دارند اول به اگر آباد رفته و از آنجا راه
 راست اله آباد گرفته وقت طلوع هلال رمضان سال پنجم بود آن بلده و ملاقات اهل بیت
 سرمایه نشاط عید اندوختم و چند می در آنجا رحل اقامت افکندم و در ایام اقامت آنجا دو نوبت
 به گلگشت بلگرام شافتم سیوم سفر حرمین مختومین زادها الله شرفا چون نوبت دوم از اله آباد
 به بلگرام آمدم شوق زیارت حرمین و ختم زیارت تحریک که از مدتی و امنیگول بود هجوم آورد سیوم
 رجب سنه خمسین و مائه و الف مطابق کله سفر خیز از بلگرام محل حجاز میمنت طرا از بدستم مسافت بزوجه

اگر که من رسیدم و حسین نیاز بر عتبه بیت الله مالیدم چون موسم حج دور بود سه روز در کربلا
 بماندم و غبار آستان رسالت را کمال الجواهر چشم نیاز ساختم و عید فطر
 حضور اقدس کرده بام القری صرف عنان نمودم و سال دیگر موافق عمل اعظم مناسک حج بتقدم
 رساندم سالم کشری حسب حال خود و فقیر گوید عید فطر است بر من غیره کتبیا الله گفتیم پس تا روز
 این عید و مدینه نجات من طالع من به ان شاء الله که وعید و گریه خان آرزو در مجمع الفانس
 زیر ترجمه سالم میبوسید ایامی که در کجرات بود توفیق حج یافته زیارت بیت الله خانه دین خود
 آباد ساخت اتفاقا پیش از ایام حج مدینه منوره رفته بود که ایام حج منقضی گشت در آن باب
 رباعی مذکور گفته مولف گوید انقضای ایام حج ازین رباعی مفهوم نمیشود خداوند خان آرزو
 چه فهمید مراد سالم همان است که فقیر بیان کردم و در سنه اثنین و چهلین و مائه و الف مطابق
 سفر خجرات حجاز سری بدیار دکن کشیدم و در حبه بنیاد اورنگ آباد رنگ اقامت رنجیدم
 چند بار تماشا می اطراف ملک دکن برجاستم اکنون در دارالامین اورنگ آباد گوشه گرم و از
 خاک آستان فقیر سرکش دیده ضمیر عمر تنگ مایه شصت و یک کشید و آفتاب زندگی به
 لب بام رسید حق تعالی خاتمه بخیر گرداند و پروانه بی پروبال را به شعله دیدار رساند فقیر عمر است
 که در میخانه سخن باغی که میزند و گاه گاهی از ته جرعه فکر خاری میشکند هر چند میجویم
 پامی قلم را خاندیم و سرگردانی اوراد وادی تخیلات پندم لکن موزونی فطری دست از کلام
 بر نمیدارد و خامه و ارکشان کیشان به سیر زنتی که معانی می آرد به کیفیت خاطر خود را با این جمع
 میکنم که ساحر فکر نه تنها برین افسون و سید بلکه بسکایا از کبر و دین را در دام خود کشید و دیوان
 فارسی و عسلی فقیر مرتب است دیوان عربی سه هزار بیت باشد سخن عسلی را بطرز خال
 او میکند و بازار افسون خوانان بابل میشکند طوطی مندم با قمریان عرب و مساز لغت سخن پوزم
 باخوش نوایان حجاز هم آواز دیوان عسلی فقیر در حرمین شریفین و بلادین و مصر مشهور است
 و محافل عرب عربا باین غریب تازه وارد معمر گو یا شوکت بخاری از زبان من میگویید
 شنیده اند تباران من کلام مرا به نوشته اند بر آب عقیق نام مرا به
 در عنوان کتاب سمت تحریر پذیرفت که فقیر در تمام عمر خود لالی گرانمایه سخن ایست اغنیانه ختم